

مثل خود ما، تا زنده‌ایم.

بپذیرش،

اگر بخواهی،

طلای سفید حلقه هایش به کوچکی انگشتری ازدواج خواهد شد.

ویران کننده و مرگبار.

عطرش به انگشتانت خواهد ماند،

به کاردت خواهد ماند.

۱. به وسوسه‌ی آوای شعر و نغمه‌ی حرف «alliteration» اول «دلی از دیبا» ترجمه کرده بودم. در جستجویی ژرف‌تر، متوجه شدم «اطلس» دارای پژواک‌های تداعی گرانه‌ی دیگری، از جمله نوعی کبوتر سفید، نیز هست، و در نتیجه آن‌را ترجیح دادم.

تنهایم من، تنها

سه شعر از ویلیام کارلوس ویلیامز

○ ترجمه‌ی دکتر رضا پرهیزگار

ویلیام کارلوس ویلیامز (۱۸۸۳-۱۹۶۳) را یکی از پرآثارترین و تاثیرگذارترین شاعران قرن بیستم آمریکا دانسته‌اند. از پدری انگلیسی و مادری پرتوریکوئی در نیوجرسی به دنیا آمد. در ۱۹۶۲ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتزر شد، و تا چندسال پیش از مرگ در کنار سرودن شعر و نوشتن داستان و مقاله، به طبابت اشتغال داشت. او که در همان خاک رمانتیسیم انقلابی ویتمن و کامینگز بالیده بود، روش شاعران از وطن هجرت کرده‌ای همچون الیوت و ازرا پاند را نمی‌پسندید، خود را غرق در زندگی آمریکائی می‌خواست و در اشعارش در جستجوی «زبان و گویشی با تشخیص کاملاً آمریکائی» و گاه، به قول بعضی، ضد شاعرانه بود. گفته‌اند تاکیدش بر احساس و محیط فیزیکی و طرد فورمالیزم شاعرانه بر جریان شعرمدرن تاثیرگذار بوده است. اعتقاد داشت شعر باید زیر و بم زندگی امروزی (مدرن) را بازتاب دهد و انسان و شاعر باید با زندگی هم‌گام باشند. و نیز گفته‌اند، برخلاف بسیاری از شاعران هم‌عصرش رابطه‌ی خود را با دنیای واقعی رنج بشری، که به عنوان یک پزشک، هر روز با آن روبرو می‌شد، قطع نکرد. به زبانی شاعرانه، وجه مشکل شاعری را در دام کشیدن هستی لغزنده و گریزان اشیاء و تبدیل «کلیشه و کم‌اهمیت» به چیزی موثر و تکان دهنده می‌دانست و نه نوشتن، که به گمان او کاری پیش پا افتاده بود. می‌گوید مشکل نویسنده اینست که پارازیت چیزهای کم‌بها، یعنی «خبر معمول روز»، با آن دیالکتیک فریبکار و طبیعت کلیشه وارش را به نفع جویدار پنهان احساس، یا همان «خبر به دام افتاده» از صدای شعر خود حذف کند. در بخشی از کتاب «خود زندگینامه» اش، زیر عنوان تمرین می‌گوید: «اگر خوب گوش کنیم، چیزی موثر و تکان دهنده در زیر سطح زبانی که عمر همه عمر به آن گوش داده‌ایم، زبانی تازه، و ژرف‌تر جریان دارد که خود را به ما عرضه می‌کند. و اینست آنچه آن را شعر می‌نامند ... تازه در می‌یابیم که معنی زیرین همه‌ی آنچه را که عمری می‌خواستند به ما بگویند و همیشه موفق به برقراری ارتباط



نشده اند، شعر است، شعری که عمر خود را در راه به قوه درآوردن آن می گذرانند - قریحه ی شنیدن، بازشناختن و انتقال دادن واژه هایی که در آرزوی شکل شاعرانه بوده اند ... این موهبت را نمی توان از ظواهر گذشته بازشناخت - در حقیقت همیشه چهره‌های تازه دارد. چهره‌ای که تمامی آنچه را که عادت به توصیف آن داریم می شناسد. همیشه از یک هیات برای به فعلیت درآمدن تازه استفاده نمی کند. در عین حال زندگی ماست. خود مائیم در کم یاب ترین لحظه هامان، که زباندار و گویا نمی شود، مگر آنگاه که هر از پانصد، ششصد سال، انسانی بند می گسلد تا در شعری به صورت بندی چند جمله ی تراویده از قریحه ی خوش و درخشان بنشیند.»

با این تفصیل، بعید می دانم تصویری را که ویلیامز از شعر داشت ، بتوان به آسانی در زبان فارسی بازآفرینی کرد، و صاحب این قلم را نیز چنین ادعایی نیست. اما گریزی نیست از اینکه گفته اند، ترجمه امری است ناممکن اما ضروری.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فقط می خواستم بگویم

آلوهایی را
که در یخچال بود
خوردم
که احتمالا
برای صبحانه ات
کنار گذاشته بودی

می بخشی
آخر، خوشمزه بودند
و بسیار شیرین
و بسیار خنک

رقص روسی

من اگر وقتی همسرم در خواب است
و بچه و کاتلین
خوابیده اند
و خورشید قرصی است سفید و شعله ور
در مه ابریشمین
بر فراز درخت های رخشان

من اگر در اتاق شمالی ام



با چرخاندن پیراهن بر گرد سر
برهنه در برابر آئینه ام رقصی کنم
دلگداز
و به نرمی زمزمه کنم با خود
«تنهایی من، تنها
برای همین به دنیا آمدم
و اینگونه بهترینم»

من اگر ستایش کنم بازوان، چهره
شانه ها، و پهلوهایم را
در برابر پرده های کشیده ی زرد-
چه کسی خواهد گفت نیستم من
نابغه ی خوشبخت خاندان خویش؟

به ایمازیست ها*

فکر می کنم هرگز اینگونه سرمست نبوده ام
که از شما میم اکنون
ای شکوفه های یخ زده
که دارید باز می کنید بال هایتان را
از شاخه های سیاه حسود
زودتر بشکفید و ذره ای از آفتاب را هدر ندهید
جوانه ها علیه شما توطئه می کنند
بشنوید صدایشان را!
از پشت، شما را گرفته اند
پرواز نخواهید کرد
مگر بال به بال، شکسته وار
و باز -
آن ها هم تا ابد نمی پایند.

* احتمالاً تلمیحی به تعریض به ازراپاند پیشوا و شاعر مشهور تصویرگرایان و شعر کوتاهش «در ایستگاه مترو» که در آن شبخ چهره ها را در جمعیت به گلبرگ هایی بر شاخه های سیاه و خیس تشبیه کرده است.